

تفاهم با بیرون، تشدید تخاصم در درون

و جمهوری اسلامی، بر گلوی پزشک‌های تیغ کشیده است. آنچه را که محمدعلی بخشی طی انجام یک سخنرانی در شهرری تهران بیان کرده است، تنها نوک قله تخاصمات جناح‌های درون حاکمیت است که بعد از امضای تفاهم‌نامه ۱۴ ماده‌ای شدت گرفته است. تفاهم‌نامه‌ای که روز چهارشنبه در صفحه ۳

«آقای رئیس جمهور! اگر شروطی که رهبری گفتند محقق نشود، ما می‌دانیم و تیغ و حلقوم شما پدرت را درمی‌آریم». این کلمات تهدیدآمیز متعلق به ترامپ یا یکی دیگر از دشمنان جمهوری اسلامی نیست که اینچنین مسعود پزشک‌های را به مرگ تهدید کرده است. پاراگراف یک سطری بالا قسمتی از سخنان یک مداح حکومتی‌ست که بعد از امضای تفاهم‌نامه آمریکا

مبارزات طبقه کارگر راه خود را می‌گشاید



در صفحه ۴

جمهوری اسلامی با هیچ ابزاری قادر به عقب‌راندن جنبش زنان نیست

در فضای پسا جنگ، جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از برآمد مجدد جنبش‌های توده‌ای هراسان است. از این‌رو با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون سرکوب، تلاش می‌کند تا چند صباحی بر حیات خود افزوده و کنترل فضای سیاسی جامعه را در دست داشته باشد.

در جریان امواج بلند مبارزاتی توده‌های جان به لب رسیده ایران از سال ۹۶ تاکنون، زنان نقش بسیار پررنگی در مبارزه علیه رژیم داشتند و بارها رسانه‌های وابسته به دستگاه‌های سرکوب همچون سپاه پاسداران، در نوشته‌های خود از نقش زنان و حتا رهبری اعتراضات توسط آن‌ها نوشتند.

در صفحه ۸

از جنگ تا توافق؛ بحران آلترناتیو راست

جنگ اخیر میان جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل و توافقی که پس از آن شکل گرفت، صرفاً یک رویداد نظامی و دیپلماتیک نبود. این تحولات در عین حال آزمونی سیاسی برای همه نیروهای درگیر به شمار می‌رفت؛ از جمهوری اسلامی و قدرت‌های خارجی گرفته تا جریان‌های مختلف اپوزیسیون ایران. در این میان، بیش از همه بخشی از اپوزیسیون راست با آزمونی تعیین‌کننده روبه‌رو شد؛ نیروهایی که طی سال‌های گذشته فشار خارجی، تحریم، انزوای بین‌المللی و در نهایت جنگ و مداخله نظامی را یکی

در صفحه ۶

نقش چپ نه انتظار، بلکه حضور و مداخله است

جنگ کم‌وبیش متوقف شده، اما پایان نیافته است. تفاهم‌نامه‌ای امضا شده که روشن نیست تا چه اندازه دوام بیاورد و آیا اساساً خواهد توانست از بازگشت درگیری جلوگیری کند یا نه. اما حتی اگر آتش‌بس پابرجا بماند، یک واقعیت روشن است: جنگ نه تضادهای انباشته‌شده در جامعه را از میان برده و نه توانسته آن‌ها را به تعویق بیندازد. برعکس، فشار اقتصادی، ناامنی معیشتی، تشدید کنترل سیاسی و هزینه‌هایی که بر دوش کارگران، مزدبگیران، بازنشستگان، زنان و جوانان افتاده، شرایطی ساخته که با کنار رفتن نسبی فضای جنگی، مطالبات اجتماعی دوباره با قدرت بیشتری به صحنه بازمی‌گردند. آنچه در این سال‌ها در جامعه ایران آغاز شده بود نه با موشک متوقف شد، نه با آتش‌بس به پایان می‌رسد. جامعه‌ای که از دی ۱۳۹۶ وارد دوره‌ای از خیزش‌ها و اعتراض‌های متوالی شده، اکنون بار دیگر با همان پرسش بنیادین روبه‌رو است: چرا با وجود این همه جنبش و مقاومت، هنوز تغییری تعیین‌کننده رخ نداده و راه عبور از این وضعیت از کجا می‌گذرد؟

برای فهم جایگاه امروز باید به نقطه‌ای بازگشت که دوره‌ای تازه را آغاز کرد. دی‌ماه ۱۳۹۶ صرفاً یک اعتراض مقطعی نبود؛ اعلام پایان دوره‌ای بود که در آن تلاش می‌شد تضادهای اجتماعی به رقابت جناح‌های سیاسی در بالا فروکاسته شود و اصلاح از درون ساختار به‌عنوان افق ممکن معرفی گردد. این جنبش با شعار اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تومومه ماجرا، و مرگ بر اصل ولایت فقیه و مرگ بر خامنه‌ای، پایان یک دوران ۴۰ ساله را اعلام کرد که حکومت تلاش می‌کرد تضادهای اجتماعی را به اختلاف میان جناح‌های حکومت در بالا فرو بکاهد و سراب رفرم از بالا را به عنوان راه حل جابیندازد. شعارهایی که در آن دوره شکل گرفتند، نشان دادند جامعه دیگر مسئله را جابه‌جایی نیروها در رأس قدرت نمی‌دانند بلکه مسئله را در خود ساختارهای سیاسی و اقتصادی جست‌وجو می‌کنند.

در سال‌های بعد، اعتراض‌ها متوقف نشدند. در ۱۳۹۷ و سپس آبان ۱۳۹۸، مسئله معیشت به شکلی مستقیم‌تر وارد میدان شد. اعتراضی که در واکنش به افزایش قیمت بنزین آغاز شد، در مدت کوتاهی از خواست اولیه خود فراتر رفت و به بیان عمومی نارضایتی اجتماعی تبدیل شد.

در صفحه ۲

نقش چپ نه انتظار، بلکه حضور و مداخله است

نیروهای متنوعی از فرودستان شهری تا مزدبگیران و جوانان در آن حضور داشتند. سرکوب گسترده، مانع تداوم آن شد، اما چیزی که باقی ماند تجربه‌ای بود که نشان می‌داد بحران اقتصادی دیگر در ذهن بخش بزرگی از جامعه از مسئله قدرت سیاسی جدا نیست.

با این حال، عطش تغییر خاموش نشد. شهریور ۱۴۰۱ جنبش دیگری را به میدان آورد که با شعار زن، زندگی، آزادی توانست دامنه‌های گسترده‌تر از جنبش‌های پیشین پیدا کند و لایه‌های مختلف جامعه را درگیر سازد. محوریت مسئله زنان به این جنبش امکان داد از سطح اعتراض به یک سیاست مشخص فراتر برود و ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک را هدف قرار دهد. آنچه از این جنبش باقی ماند تنها کشته و زخمی و چشمان نابینا شده دختران و پسران در اثر شلیک مستقیم با تفنگ ساچمه‌ای به چشمانشان نبود. اثر آن در تغییرات اجتماعی ماندگار شد. گرچه کنترل و فشار ادامه یافت و قوانین رسمی پابرجا ماندند، اما در عمل بخشی از جامعه، به‌ویژه زنان جوان، شکل زندگی و زیست اجتماعی مطلوب خود را به عقب‌نشینی‌های عملی تحمیل کردند.

خیزش دی ۱۴۰۴، با وجود گستردگی و خشم انباشته نهفته در آن، مجال نیافت خواست‌های ایجابی مشخص خود را فرموله و نیروها را حول آن سازمان دهد. دخالت امپریالیسم آمریکا، دولت صهیونیستی اسرائیل و پادوان سلطنت‌طلب آن‌ها به حکومت امکان داد این جنبش را به خاک و خون بکشد. هزاران تن کشته و تعداد بیشتری مجروح و یا دستگیر شدند. روند محاکمه بازداشت‌شدگان در بیدادگاه‌های اسلامی و صدور حبس‌های طولانی‌مدت و احکام اعدام برای آن‌ها ادامه دارد.

هشت سال خیزش، اعتصاب و اعتراض یک واقعیت را روشن کرده است: جامعه تغییر می‌خواهد، اما هنوز نیرویی که بتواند به این خواست جامعه عمل پوشد، شکل نگرفته است. مسئله جامعه ایران دیگر این نیست که آیا اعتراض باز خواهد گشت یا نه؛ مسئله این است که آیا این بار خواهد توانست از پراکندگی عبور کند و به نیرویی برای تغییر بدل شود.

امروز با فاصله گرفتن از فضای جنگ، دوباره مسئله معیشت، رفاه، اشتغال، آموزش، درمان و حق برخورداری از زندگی انسانی به مرکز بازگشته است. اعتراضات دانشجویی دوباره خود را نشان می‌دهند، دانش‌آموزان در اشکال مختلف مقاومت و مطالبه‌گری حضور دارند، مبارزات کارگری و جمع‌های بازنشستگان از سر گرفته شده‌اند. اما هنوز رخدادی که جهت حرکت آینده را تعیین کند پدیدار نشده است.

در این میان، تجربه هشت سال گذشته یک نکته را برجسته کرده است: هر جنبشی که در عرصه خود پیشروی کرده، دستاوردهایی داشته است، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند به تنهایی مسیر کل جامعه را تغییر دهند. جنبش زنان توانست تغییرات فرهنگی پدید آورد، دانشجویان پرچم آزادی‌های سیاسی و آموزشی را حفظ کردند، معلمان از

معدود نیروهایی بودند که کوشیدند از محدوده مطالبات صنفی فراتر روند و با سایر جنبش‌ها پیوند برقرار کنند؛ از حمایت از بازنشستگان و دانش‌آموزان تا اعتراض به سرکوب، اعدام و محدودسازی تشکلهای مستقل. اما مسئله همچنان باقی مانده است: چگونه این حرکت‌ها به یکدیگر متصل می‌شوند؟

اینجاست که مسئله جنبش کارگری اهمیت پیدا می‌کند. نه از جهت نفی سایر جنبش‌ها، بلکه از آن رو که تجربه نشان داده بدون ورود نیرویی که در قلب تولید و بازتولید زندگی اجتماعی قرار دارد، پیشروی‌های پراکنده به تغییری فراگیر تبدیل نمی‌شوند. در سال‌های اخیر اعتراضات کارگری در اشکال گوناگون گسترش یافته‌اند؛ از اعتصاب و تجمع تا اشکال متنوع مقاومت جمعی. این اعتراض‌ها عمدتاً حول مطالبات اقتصادی شکل گرفته‌اند، اما در شرایطی که دولت مستقیماً در مقام سازمان‌دهنده مناسبات اقتصادی ظاهر می‌شود، مبارزه بر سر دستمزد، بازنشستگی، امنیت شغلی و خدمات عمومی به‌تدریج به مبارزه‌ای سیاسی نیز تبدیل می‌شود.

شعارهایی که از مخالفت با جنگ تا مخالفت با اعدام و مطالبه رفاه عمومی امتداد یافته‌اند، نشان می‌دهند مرز میان مطالبات صنفی و سیاسی به‌تدریج در حال فروریختن است. با این حال هنوز محدودیتی جدی وجود دارد. اعتراض‌ها گسترده اما پراکنده‌اند. سازماندهی وجود دارد اما به سطح هماهنگی عمومی نرسیده است. مطالبات تکرار می‌شوند اما کمتر به تغییر کیفی منجر می‌شوند. کارگران همان خواسته‌ها را مطرح می‌کنند، بازنشستگان همان شعارها را تکرار می‌کنند، معلمان دوباره همان مطالبات را پیش می‌برند. این تکرار نشانه رسیدن به نقطه‌ای است که ادامه مسیر با همان شکل گذشته دشوار شده است.

اعتراضات یک دهه اخیر نشان داده‌اند که بحران‌های اقتصادی و معیشتی به شکل مستقیم با مسائل سیاسی و اجتماعی گره خورده‌اند. حضور همزمان کارگران، بازنشستگان، رانندگان، معلمان، خانواده‌های زندانیان و سایر اقشار، نشانه شکل‌گیری تدریجی یک بستر اعتراضی گسترده‌تر است؛ بستری که هنوز به انسجام نرسیده اما ظرفیت آن را در خود دارد.

در چنین وضعیتی، انتظار منفعلانه برای رویداد بعدی راهل نیست. مسئله اصلی ایجاد پیوندها و گسترش سازمان‌یافتگی است. کمک به ایجاد تشکلهای بیکاران و جویندگان کار، گسترش مبارزه علیه بیکارسازی، سازماندهی کارگران پلتفرمی، تقویت ارتباط میان کارگران شاغل و بازنشسته، و اتصال جنبش زنان، دانشجویان، معلمان و سایر نیروهای اجتماعی به یکدیگر، می‌تواند مسیر تازه‌ای باز کند.

نقش نیروهای چپ نیز نه در انتظار، و نه در افشاکاری صرف، بلکه در حضور و مداخله تعریف می‌شود؛ در خانه، محل کار، کارخانه، دانشگاه، مدرسه، محله، جمع‌های روزمره و هر جایی که امکان سازماندهی و گسترش همبستگی وجود دارد. مسئله فقط حضور در جنبش‌ها

نیست، بلکه کمک به عبور آن‌ها از پراکندگی و تبدیل شدن به نیرویی آگاه‌تر و متشکل‌تر است. تجربه یک دهه گذشته نشان داده است که هیچ جنبشی به تنهایی قادر به شکستن بن‌بست موجود نیست. پیشروی زنان، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان یا هر بخش دیگری به سود کل جامعه است، اما تا زمانی که این پیشروی‌ها به یکدیگر متصل نشوند، دستاوردها محدود، ناپایدار و آسیب‌پذیر باقی خواهند ماند.

از همین رو وظیفه نیروهای چپ و کمونیست نه انتظار برای لحظه مناسب و نه ایستادن بیرون از جنبش‌ها و تفسیر آن‌هاست، بلکه دخالت در متن زندگی اجتماعی است؛ حضور در محل کار، دانشگاه، مدرسه، محله، جمع‌های روزمره و هر جایی که امکان سازماندهی، پیوند دادن مبارزات و گسترش همبستگی وجود دارد. وظیفه آن‌ها جایگزین شدن به جای جنبش‌ها نیست، بلکه کمک به عبور جنبش‌ها از پراکندگی، تقویت تشکلیابی مستقل، پیوند دادن مطالبات اقتصادی با افق‌های سیاسی و تبدیل نارضایتی اجتماعی به نیرویی آگاه‌تر، متشکل‌تر و پایدارتر است. آینده از دل انباشت خودبه‌خودی بحران‌ها بیرون نخواهد آمد. آینده را میزان سازمان‌یافتگی، جسارت و توان نیروهای اجتماعی برای ساختن پیوندهای پایدار تعیین خواهد کرد. مسئله دیگر این نیست که آیا جامعه تغییر خواهد کرد یا نه؛ مسئله این است که چه نیرویی، با چه افقی و با چه درجه‌ای از آمادگی، آن تغییر را به پیش خواهد برد.

اگر یک دهه گذشته چیزی را روشن کرده باشد، این است که هیچ‌یک از جنبش‌های اجتماعی به تنهایی قادر به گشودن افق تازه‌ای برای جامعه نیستند. زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان و دیگر اقشار اجتماعی هر یک توانسته‌اند سنگری را به پیش برانند و دستاوردهایی بر جای بگذارند، اما هنوز نیرویی که بتواند این حرکت‌های پراکنده را به قدرتی اجتماعی و ماندگار بدل کند به میدان نیامده است. مسئله نه نفی سایر جنبش‌ها، بلکه پیوند آن‌ها در سطح بالاتر است؛ و درست در همین‌جاست که نقش طبقه کارگر اهمیت تعیین‌کننده پیدا می‌کند. نه از آن رو که رنج بیشتری می‌برد یا مطالبه مشروع‌تری دارد، بلکه از آن رو که در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند مبارزه علیه استثمار، بی‌حقوقی و سلطه را از عرصه‌های پراکنده به سطحی عمومی ارتقاء دهد. وظیفه نیروهای چپ و کمونیست نیز چیزی جز این نیست: حضور در درون جنبش‌های واقعی جامعه، کمک به تشکلیابی مستقل، پیوند دادن مبارزات، ارتقای همبستگی و تبدیل مقاومت‌های پراکنده به نیرویی آگاه، سازمان‌یافته و توانمند برای تغییر. آینده از دل انتظار زاده نخواهد شد؛ آینده را آن نیروهایی خواهند ساخت که بتوانند نارضایتی را به سازمان، اعتراض را به همبستگی و همبستگی را به قدرت اجتماعی برای تغییر تبدیل کنند.

تفاهم با بیرون، تشدید تخاصم در درون

۲۸ خرداد ۱۴۰۵ به صورت آنلاین توسط ترامپ و پزشک‌های امریکا امضا شد. اگر چه این جدال‌های درونی از همان نخستین روزهای پذیرش آتش‌بس موقت در درون هیئت حاکمه تجلی یافت، اما این شکاف درونی در پس زمینه‌های پذیرش «تفاهم‌نامه» افزایش یافت. در روزهای پس از امضای تفاهم‌نامه تشدید شد و اکنون با تهدید به مرگ مسعود پزشکیان وارد مرحله تازه ای شده است.

امضای تفاهم‌نامه و ابهامات موجود در نحوه چگونگی اجرای آن در یک بازه زمانی ۶۰ روزه، فرصتی را برای مخالفان مذاکره با آمریکا ایجاد کرد تا با گسیل کارشناسان و تحلیل‌گران سیاسی - نظامی‌شان در برنامه‌های زنده تلویزیونی، مدآچی‌های شبانه و اجتماعات خیابانی، پیش‌برندگان مذاکره و مسئولان اجرایی تفاهم‌نامه را «خائن» و «جاسوس» خطاب کنند. این جدال درونی با طرح شعارهایی نظیر «قالیباف، عراقچی - پس خون رهبرم چی؟»، مذاکره با آمریکا حرام است، آغاز شد و سپس در ادامه آن با خواست برکناری و محاکمه تیم مذاکره کننده ادامه یافت. با تشدید تنش‌ها، نمایندگان جبهه پایداری نیز وارد میدان شدند و با اعلام تحصن در جلوی مجلس، قالیباف - رئیس هیئت نمایندگی مذاکره با آمریکا - را به دلیل چهار ماه تعطیلی غیر قانونی مجلس ارتجاع اسلامی مورد بازخواست قرار دادند.

در چنین وضعیتی، صدا و سیما جمهوری اسلامی نیز به سنگری مستحکم برای نمایندگان جبهه پایداری در تقابل با تیم مذاکره کننده جمهوری اسلامی تبدیل شد. محمود نبویان، نماینده مجلس و عضو برکنار شده مذاکرات اسلام‌آباد، در یک برنامه زنده تلویزیونی با استناد به پاره‌ای از اسناد محرمانه، تیم مذاکره کننده را به تسلیم و اودادگی در مقابل آمریکا متهم کرد. اوج این تنش و درگیری‌های لفظی اما، روز سه‌شنبه دوم تیر در یک برنامه تلویزیونی زنده توسط مجتهدرضا شهبازی - مجری برنامه پاورقی - اتفاق افتاد. شهبازی با استناد به نوشته‌ای از عمادالدین باقی در مورد محتوای بند دوم تفاهم‌نامه گفت: «طبق این بند از این پس شعار مرگ بر آمریکا یا سوزاندن پرچم آمریکا و زیر پا گذاشتن آن ممنوع است. چون ناقض این تفاهم است. و اگر کسی مبادرت به این عمل کند، دادستانی موظف است به عنوان اقدام علیه امنیت ملی او را تحت تعقیب قرار دهد. فقط تحت تعقیب؟ به نظر من دستگیر کنند و تحویل آمریکا بدهند، اصلاً بفروستند گوانتانامو، به جرم مرگ بر آمریکا گفتن. ببینید! این جورین غرب‌بگراها».

مجری صدا و سیما در ادامه خطاب به پیش‌برندگان و امضا کنندگان تفاهم‌نامه گفته‌است: چرا شما اینقدر ذلیلید. چرا اینقدر ضعیف‌النفسید در برابر آمریکا. اون داره بند یک رو اونجوری نقض می‌کنه. بند دوم را با تهدید و توهین و فحش و اینا داره نقض می‌کنه. آنوقت تو اینجا می‌گی در نماز جمعه، در دوتا راهپیمایی، کسی حق نداره بگه مرگ بر آمریکا. اگه گفت، بگیرید، دستگیرش کنید، باهاش برخورد کنید. چقدر عیببید، واقعاً. یه جایی بعد از آن آدم حتا

نمی‌تونه بد و بیراه بگه. یعنی متعجب می‌شه. از شرم پاهاش می‌چسبه به زمین. آنوقت شما تو ایران، اینطور لوله تفکون روی هموطناتونه و بعد انورو ول می‌کنید».

در ادامه تشدید تنش میان باندهای درون حاکمیت، احمد علم‌الهدی، امام جمعه مشهد و دیگر امامان جمعه نیز به خط شدند و مذاکره‌کنندگان را از مذاکره با «قاتل» خامنه‌ای برحذر داشتند.

در سوی دیگر این جدال درونی، جناح پیش‌برنده مذاکره و تفاهم‌نامه نیز بیکار نماند. با شور و هیجان در مقابل دوربین‌ها و اظهارنظرهای علنی، علیه «زیاده‌خواهی»های آمریکا شعار می‌دهند، دادن هرگونه امتیاز به آمریکا را کتمان می‌کنند؛ اما در خفا مصالحه و عقب‌نشینی بر سر انجام مفاد تفاهم‌نامه را در دستور کار خود قرار داده‌اند. هرچا هم که لازم شده است با توپ و تشر بر جناح مقابل تاخته‌اند و مخالفت آنان در مواجهه با تفاهم‌نامه را «همدستی با اسرائیل» قلمداد کرده‌اند.

قالیباف، به عنوان رئیس تیم مذاکره‌کننده و پیش‌برنده تفاهم‌نامه ایران و آمریکا با حضور در یک برنامه تلویزیونی به مخالفان مذاکره اعلام کرد: «باید با عقلانیت پیش برویم. گریه را که می‌شود با دست وا کرد، لازم نیست با دندان باز کنیم. شعار، قدرت نیست. دو بار شعار بدهیم و عمل نداشته باشیم، بی‌اعتبار می‌شویم. این یعنی خدمت به دشمن». این عنصر دزد و غارتگر اموال مردم، این سرکوبگر قیام دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ که اکنون در رأس هیئت مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی نشسته است، در ادامه با تکیه بر «عقلانیت»، خواهان واگذاری «لانچرها»ی پرتاب موشک از میدان به تیم دیپلماسی شد. علاوه بر این، از نیروهای درون نظام از جمله مخالفان تفاهم‌نامه خواست تا راه حل‌های خود را برای برون رفت از بحران موجود به او ارائه دهند؛ اما در همان حال، با قاطعیت و توپ پُر به نیروهای مخالف مذاکره هشدار داد، که «منتظر آنان برای گرفتن پاسخ» خواهد ماند. قالیباف، خود را مرد عمل معرفی کرد که برای پیش‌برد تفاهم و رسیدن به «آرامش و صلح» برنامه دارد و مطابق برنامه‌های خود عمل خواهد کرد.

آنچه اکنون در درون هیئت حاکمه شکل گرفته است، یک جدال جدی‌ست. جدال بر سر ماندن و بقاء. جدال برای نجات جمهوری اسلامی از باتلاقی که در آن غوطه‌ور است. تیم قالیباف - عراقچی و جناحی که اکنون به پشتوانه تصمیم نهاد بالادستی «شورای امنیت ملی» در حال پیش‌بردن مفاد تفاهم‌نامه هستند، همه تلاش‌شان بر این است نه فقط جمهوری اسلامی را که فراتر از

آن، نظم موجود را از سقوط و فروپاشی نجات دهند. در عوض باندهای دیگری هم در درون حاکمیت هستند که چه به لحاظ منافع اقتصادی و چه به لحاظ پایبندی‌های ایدئولوژیک، تمام موجودیت خود را در ادامه جنگ و سودبری میلیاردی از طریق دور زدن تحریم‌ها گره زده‌اند. برای نمونه، رحیم‌پور ازغدی - عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی - در مخالفت با مذاکره اعلام کرد: مردم ما جنگ می‌خواهند. ثف بر ما که بعد از خامنه‌ای از صلح با آمریکا حرف می‌زنیم.

در وضعیت کنونی، با مجوزی که پزشکیان و تیم مذاکره کننده برای پیش‌برد تفاهم‌نامه از رهبری نادیده و ناشنیده جمهوری اسلامی گرفته‌اند، با رأی مثبتی که همه اعضای شورای عالی امنیت ملی به اجرای این تفاهم‌نامه داده‌اند، دست کم تا این لحظه به نظر می‌رسد کفه ترازو به سمت طرفداران مذاکره و سازش با آمریکا چرخیده است. اما این چرخش قدرت هرگز به معنای حل یا کاهش مناقشات درونی جناح‌های هیئت حاکمه نیست و نخواهد بود.

امضای تفاهم‌نامه و روند اجرایی آن، آنگونه که تاکنون جناح‌های درون حاکمیت را به جان هم انداخته است، تازه نقطه آغازی برای تشدید جدال‌های میان آنان است. جدالی که تا تسویه حساب نهایی با شدتی بیشتر پیش خواهد رفت. شکل‌گیری این مناقشات، انهم در درون حاکمیتی که پایش در همه عرصه‌های حکومتی لنگ است، تازه آغاز راه است. هرچه جلوتر بروند این نزاع تشدید خواهد شد. لاجرم در یک جایی باید با هم تسویه حساب کنند. موضوعی که زمره‌های ضرورت انجام آن تحت عنوان «جراحی» نظام، حتی از طرف عناصری از درون نیروهای موسوم به اصلاح‌طلبان حکومتی نیز توصیه شده است.

غلامعلی رجایی - مشاور فرهنگی هاشمی رفسنجانی - روز چهارشنبه سوم تیر در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا اعلام کرد: این جریان تندرو [جبهه پایداری] باید حتماً اول از صدا و سیما تسویه شود. او با تأکید بر اینکه وقتی کسی تهدید به بریدن گلوئی رئیس‌جمهوری می‌کند، قاعدتاً دادستان باید وارد شود، در ضرورت تعیین و تکلیف نهایی با این جریان گفت: «از گزیرهای ناچار در دوره جدید، جراحی حضور این جریان افراطی در ارکان تصمیم‌گیری‌ست و با عزل یک مدیرکل در صدا و سیما، به نظر من به سامان نمی‌رسد... نظام باید ضمن حفظ آزادی‌های فردی و جریانات سیاسی، تکلیف خود را با این‌ها مشخص کند و به نظر من نباید این قضیه را ساده‌انگاری کنیم و فکر کنیم مثلاً نماینده جوانی که مجری صدا و سیما بوده یا

در صفحه ۵

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه برانداخت**

مبارزات طبقه کارگر راه خود را می‌گشاید



حدود ۸۰ کارگر به کار باز گشتند و در اواخر فروردین فعالیت های شغلی خود را از سر گرفتند. به عبارت دیگر، اخراج ۲۸ کارگر این کارخانه تا این لحظه قطعی شده است. یا در کارخانه نساجی بروجرد که از ۸۰۰ کارگر این کارخانه ۷۰۰ کارگر اخراج شدند. و در اواخر خرداد زمینه بازگشت حدود ۴۹۰ کارگر فراهم شد. به عبارت دیگر در این شرکت نیز تا این لحظه اخراج ۲۱۰ کارگر قطعی شده است.

به رغم وعده بازگشت به کار کارگران در بعد از آتش‌بس و به دنبال آن تفاهنامه اسلام‌آباد، اما سرمایه‌داران با حرکت از منافع خاص خود و برپایه اهداف خود تصمیم می‌گیرند و در فرصتی که بدست آورده‌اند در مقیاس وسیعی به اخراج کارگران از جمله کارگران آگاه و معترض و کارگران قدیمی که بخشاً در آستانه بازنشستگی هستند دست زده‌اند. اخیراً نیز در صنایع مختلف به ویژه در صنعت نفت و گاز و حفاری ضمن ابلاغ بخشنامه از رؤسای شرکت‌ها خواسته شده "انعقاد یا عدم انعقاد پیمان کارگران قراردادی مدت موقت تحت سرپرستی خود را به صورت کتبی اطلاع دهند. به عبارت دیگر اختیار عدم تجدید یا انعقاد قرار داد یا اخراج کارگر به رییس هر اداره یا شرکت واگذار شده است. ابراهیم پیرایش دبیر اجرایی خانه کارگر بندرامام و ماهشهر در گفتگو با ایلنا سوم تیر ماه ادعا کرد بعد از آتش‌بس و امضای تفاهنامه، "تمام شرکت‌هایی که کارگزارانشان را تعدیل کرده یا به حالت تعلیق درآورده بودند، نیروهای خود را به سر کار باز گردانده‌اند". اما این یک دروغ آشکار و فقط یک ادعای توخالی بیش نیست. سرمایه‌داران به سیاست اخراج و بیکارسازی که یکی از فواید نزدیک و مستقیم آن ارزان سازی نیروی کار است ادامه داده‌اند. صاحبان سرمایه، توصیه یا حتی تصمیم برخی نهادهای دولتی، شورای تأمین و امثال آن و حتی صدور حکم بازگشت به کار کارگران را نادیده می‌گیرند. از آن نمونه‌اند شرکت پوشش لوله بندر ماهشهر، ایران صدرا، پتروناد و شرکت پایانه‌ها و مخازن پتروشیمی که اخراج و عدم تجدید قرارداد در مورد شمار قابل توجهی از کارگران به مرحله اجرا گذاشته شده است. تعداد کارگران اخراجی که به سرکار بازنگشته‌اند یا برای همیشه کار خود را از دست داده‌اند بسیار زیاد است. پدیده اخراج و بیکار سازی تقریباً همه صنایع را در بر می‌گیرد اما در برخی صنایع مانند پتروشیمی و بخش انرژی جدی‌تر است.

موضوع فقط اخراج و بیکارسازی گسترده کارگران نیست. موضوع این هم هست که بخش عمده این کارگران به دلایل گوناگون اساساً برای برخورداری از بیمه بیکاری به سازمان تأمین

در صفحه ۵

اضطراری " کمیسون کارگری استان"، به منظور رسیدگی به موضوع و دلایل اعتصاب را برگزار نمود. کارگران جین بافت زنجان نیز در همین روز دست به اعتصاب زدند. این کارگران در ادامه اعتصاب خود، مقابل ساختمان استانداری و اداره کار زنجان تجمعات اعتراضی برپا کردند. اعتصاب این کارگران در روزهای بعد دست کم به مدت سه روز ادامه داشت. مالک شرکت اقدام به تعطیل کارخانه نموده و کل کارگران را در حالت بلا تکلیفی رها نموده است. در کارخانه ریسندگی خاور رشت نیز بیش از ۱۰۰ کارگر در همین روز دست به اعتصاب زدند. روز پنجشنبه ۴ تیر ده‌ها کارگر پروژه پتل خورشیدی صد مگواتی زاهدان در اعتراض به عدم پرداخت دستمزد دست از کار کشیدند. یک هفته پیش از آن، کارگران نیروگاه خورشیدی سراوان نیز به اقدام اعتراضی مشابهی دست زده بودند. رانندگان کامیون حمل زغال‌سنگ در معدن طزره سمنان نیز در اعتراض به عدم پرداخت مزد از اسفند سال گذشته تا کنون دست به اعتصاب زدند. رانندگان استیجاری نیز روز شنبه ۶ تیر برای چندمین بار در چند هفته اخیر دست به تجمع اعتراضی زدند. این رانندگان که از شهرهای مختلف راهی تهران شده بودند، در یک اقدام سراسری، مقابل دفتر ریاست جمهوری تجمع اعتراضی برپا نمودند و خواهان تبدیل وضعیت بیش از ۳۵۰ تن از همکاران خود شدند. افزون بر این‌ها کارگران برق فشارقوی کرمانشاه، کارگران قراردادی، شرکتی و پیمانی شرکت پایانه‌ها و مخازن پتروشیمی ماهشهر نیز تجمعات اعتراضی از جمله مقابل اداره کار این شهر برپا نمودند. در هفته پایانی خرداد نیز کارگران در شرکت‌ها و کارخانه‌های متعددی دست به اعتراض و اعتصاب زدند. برای نمونه روز چهارشنبه ۲۸ خرداد، کارگران بیکار شده‌ی پتروشیمی تخت جمشید واقع در ماهشهر، مقابل ساختمان فرمانداری بندر ماهشهر تجمع اعتراضی برپا نمودند و خواهان بازگشت به کار شدند. مدیریت این شرکت از حدود سه ماه پیش، از ورود ۵۰ کارگر این شرکت مناعت بعمل آورده است. این کارگران که بین ۵ تا ۱۲ سال سابقه کار دارند، مانند سایر کارگران اخراجی به لحاظ معیشتی به شدت در تنگنا قرار گرفته‌اند. به‌رغم تشدید فضای سرکوب و شرایط امنیتی و به‌رغم اعمال کنترل پلیسی در محیط‌های کار، دست کم ۲۴ مورد اعتصاب و اعتراض کارگری در خرداد ماه ثبت شده است که البته شمار واقعی اعتراضات کارگری بیشتر از این است در عین حال بخش عمده این اعتراضات حول مطالبات معیشتی، معوقات مزدی و امنیت شغلی بوده است.

در بسیاری از صنایع و کارخانه‌ها، وعده بازگشت به کار کارگران اخراجی به کلی پوچ از کار درآمده‌اند، اما در برخی دیگر، بازگشت به کار کارگران به نحو بسیار ناقصی اجرا شده و تنها مشمول بخش محدودی از کارگران اخراجی شده است. برای نمونه از ۱۰۸ کارگر کارخانه ریسندگی خاور رشت که به بهانه نوسازی از ابتدای فروردین سال جاری اخراج شدند، تنها

اعتصابات کارگری، مبارزات و تجمعات اعتراضی بازنشستگان و دیگر اقشار و لایه‌های زحمتکش اجتماعی در حال افزایش است. این مبارزات که آرام آرام از زیر گرد و غبار جنگ، سر برمی‌آورند، روندی سرعت یابنده را طی میکنند به نحوی که چهره اعتراض و اعتصاب، نمود و جلوه‌ی مشخص‌تری در سطح کل جامعه به خود می‌گیرد. روحیه کارگران و دیگر معترضان کماکان یک روحیه اعتراضی است. در شرایط پسا جنگ هیچ تغییر مثبتی به سود کارگران و تحقق مطالبات کارگری و هیچ اندک تغییری حتی در بهبود وضعیت و شرایط کار ایجاد نشده است. نیروی کار به شدت زیر فشار است. معیشت و زندگی کارگران و خانواده‌های کارگری به شدت آسیب دیده و این خانواده‌ها را عاصی کرده است. پیش از این کارگران حقیقتاً چیزی برای ازدست دادن نداشتند که در نبرد با طبقه حاکم از دست بدهند. اکنون اما طبقه سرمایه‌دار حاکم عرصه تعرض خود را تا موجودیت و بقای نیروی کار گسترانده است. مبارزه، به شرط اولیه بقاء بدل شده و این مبارزه به آهستگی از لاک شرایط جنگی بیرون خواهد آمد. امضای "تفاهنامه اسلام‌آباد" نیز تاکنون تأثیر مثبت و ملموسی بر زندگی کارگران نداشته و حتی اخراج‌ها و بیکار سازی‌ها نیز ادامه دارد. وعده برخی نهاد های دولتی در باب بازگشت به کار کارگران نیز بطور عمده در حد حرف های پوچ و توخالی باقی مانده‌اند. اعتراضات و اعتصابات کارگری گرچه اساساً در چارچوب حفظ اشتغال و خواست‌های صنفی و معیشتی است، اما وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر به هیچوجه آنطور که گرایشی سعی دارد جابیندازد، مایوس‌کننده نیست. اعتصابات کارگری و اعتراضات و تجمعات دیگر اقشار زحمتکش جامعه در دوهفته اخیر حاکی از شکسته شدن تدریجی فضایی است که ارتجاع اسلامی و جنگ طبقه حاکم، بر محیط‌های کار و کارخانه‌ها حاکم ساخته است.

نیازی به گفتن این واقعیت نیست که در شرایط کنونی سواى کنترل شدید محیط‌های کارگری و سرکوب تحرکات و اعتراضات کارگران، کماکان از انعکاس اخبار اعتصابات و مبارزات کارگری آشکار و نهان جلوگیری می‌شود. اما نیاز جامعه به تغییر، تلاش طبقه کارگر و مبارزات کارگران در این راستا، بخشاً از سد استبداد و سانسور و بایکوت خبری عبور می‌کند و اعتراض کارگران در اشکال گوناگون علیه وضع موجود به شبکه‌های اجتماعی نیز راه پیدا می‌کنند. در اینجا به چند نمونه از اعتصابات و اعتراضات اخیر کارگران و سایر زحمتکشان اشاره می‌کنیم.

هزار و ششصد (۱۶۰۰) کارگر ماشین‌سازی تبریز روز سه شنبه دوم تیر در اعتراض به دومه معوقات مزدی دست از کار کشیدند. مدیریت این شرکت و بیش از آن، مقامات دولتی که از ادامه اعتصاب و تسری آن به سایر واحدهای تولیدی و صنعتی استان در هراس بودند، برای "جمع کردن" ماجرا سریعاً به تکلیف افتادند. استانداری آذربایجان شرقی با عجله نشست

مبارزات طبقه کارگر راه خود را می‌گشاید

مواجهه شده است. ابعاد قطع مقرری بیکاری نیز بسیار وسیع است و به این چند مورد خلاصه نمی‌شود. کافی‌ست بگوییم که تنها در خرداد ماه مقرری بیکاری بیش از ۲۰۰ کارگر فقط در یک شعبه تأمین اجتماعی در شرق تهران قطع شده است.

آنچه در زمینه اخراج و بیکارسازی و سنگین‌تر شدن فشارهای معیشتی برگزیده کارگران و نیز اوضاع به شدت اسفبار بیمه بیکاری بدان اشاره شد، تنها گوشه‌ای از تعرض سازمان یافته استعمارگران و دولت آن‌ها علیه طبقه کارگر در شرایط جنگ و پسا جنگ است. تعویق پرداخت دستمزد، کسر حقوق، زدن از مزد و مزایا، قطع اضافه کاری و بالا کشیدن آشکار بخش‌هایی از طلب معوقه کارگران، به کار هر روزه طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران تبدیل شده است. لذا بسیار بدیهی‌ست که کارگر معترض باشد، علیه این شرایط و برای تغییر آن برآشوبد، به مبارزه برخیزد و دست به اعتصاب و اعتراض بزند.

اعتصابات و اعتراضات کارگری که شماری از آن‌ها آورده شد نیز گویای همین واقعیت و ورود کارگران به ریلی است که با بمب و موشک قطع شد. این انقطاع با سرعت در حال ترمیم است. اعتراضات کارگری به کارگران شاغل و بیکار شده خلاصه نمی‌شود. کارگران بازنشسته نیز به تجمعات روتین و سراسری روی آورده‌اند. بازنشستگان مخابرات نیز از دو هفته قبل با جدیت بیشتری به صحنه مبارزه قدم گذاشته‌اند. بازنشستگان فولاد و معدن و نفت نیز در تدارک تجمع و اعتراض اند. کارگران شهرداری‌ها، پرستاران یزد، کارکنان مرکز بهداشت اسلام آباد غرب، دانش آموزان و دانشجویان نیز در همین روزهای خرداد و تیر دست به اعتراض زده و تجمع برپا کرده‌اند.

اعتصابات و اعتراضات کارگری بدون شک از لحاظ کمی و کیفی به قبل از جنگ و حتی بالاتر از آن باز خواهد گشت. رژیم ارتجاعی و بحران زده جمهوری اسلامی در شرایط پسا جنگ و حتی آتش بس طولانی نیز قادر به برآورده ساختن خواست‌های طبقه کارگر نیست و اساساً چنین ظرفیت و وظیفه ای ندارد و باید سرنگون شود. شرایط برای اعتراض و اعتصاب فراهم‌تر خواهد شد. هنوز سروصدای جنگ کاملاً فرو ننشسته و گرد و غبار آن از چهره جامعه زوده نشده است که کارگران و زحمت‌کشان، وارد عرصه مبارزه شده‌اند. مبارزات طبقه کارگر از میان انبوهی از معضلات، راه خود را می‌گشاید، موانع را یک به یک کنار زده و جامعه را به مسیری می‌راند که انتهای آن رهایی از جنگ و کشتار است و حکومت شورها و سوسیالیسم.

اجتماعی معرفی نمی‌شوند و حتی اگر معرفی شوند علی‌رغم اینکه سال‌ها حق بیمه پرداخته‌اند اما نمی‌توانند از بیمه بیکاری استفاده کنند. دلایل آن هم روشن است یا سرمایه‌داران از پرداخت بیمه کارگران خود داری کرده‌اند یا اساساً نوع استخدام و قرارداد کار را به نحوی تنظیم کرده‌اند که کارگر در صورت بیکار شدن، فاقد شرایط قانونی دریافت بیمه بیکاری است.

نکته بسیار جالب اما این است که حتی آن تعداد اندک کارگرانی که شرایط برخورداری از بیمه بیکاری را احراز می‌کنند و به تأمین اجتماعی معرفی می‌شوند و بعد از هزار و یک پیچ و خم بوروکراسی اداری موفق به دریافت بیمه بیکاری می‌شوند با انچنان معضلات اداری و گرفتاری‌هایی روبرو هستند که باورکردنی نیست.

اولاً مقرری بیکار به قدری ناچیز است که حتی نصف هزینه‌های زندگی را هم نمی‌شود با آن تأمین کرد. ثانیاً اداره بیمه مترصد است با هربهانه و در اولین اقدام کارگر مقرری بگیرد به انجام هر نوع کاری برای تأمین نیازهای ضروری زندگی مقرری بیکاری را قطع کند و به بازرسان مأمور کشف این موضوع، حقوق هم می‌پردازد.

گزارش ایلنا مورخ دوم تیرماه سال جاری پیرامون مبلغ مقرری بیکاری و شرایط و محدودیت‌های استفاده از آن واقعاً تعجب برانگیز است. در گزارش ایلنا به این موضوع اشاره شده که کارگری با ۱۵ سال سابقه کار که ۸ سال آخر آن در یک کارگاه ثابت بوده و منظمأ حق بیمه پرداخته است، بعد از بیکار شدن و مدتی دوندگی برای رسیدن به مقرری بیکاری، مبلغ ۱۵ میلیون تومان به عنوان مقرری ماهانه به او پرداخت می‌شود. این کارگر که در زمان اشتغال ۴۰ میلیون حقوق داشته با ۱۵ میلیون حتی نمی‌تواند اجاره خانه‌اش را بپردازد و برای تأمین هزینه زندگی در اسنپ موتوری مشغول شده است. پس از کشف این موضوع توسط بازرسان بیمه، مقرری بیمه وی که تنها دوماه توانسته بود دریافت کند، قطع شده است. در گزارش به موارد متعدد دیگری از قطع مقرری بیکاری اشاره شده است. موضوع از این قرار است که بازرسان تأمین اجتماعی به شیوه کارآگاهان فیلم‌های پلیسی - جنایی هر روزه در تعقیب مقرری بگیر بیکاری هستند که احیاناً مشغول کار ساعتی شده و از خانه خارج شده باشند. مقرری بگیران باید در حصر خانگی بمانند که بیمه بیکاری‌شان قطع نشود. در غیر این صورت بازرس بیمه وی را تعقیب می‌کند تا بهانه‌ای برای قطع مقرری بیکار پیدا کند. کارگری که در هفته دو روز برای پرستاری از مادرش به دیدار وی رفته بود به جرم درخانه نبودن مقرری‌اش را قطع کردند. مقرری روزنامه نگاری که بعد از بیکاری، گاه هنوز مطلبی می‌نوشت و در سایت‌ها و شبکه‌ها پخش می‌کرد نیز قطع شد. کارگری که یک روز برای دیدار با همکاران قدیمی‌اش و یک روز برای پیگیری بیماری همسرش از خانه خارج شده بود، ناگهان با پیامک قطع مقرری بیکاری

تفاهم با بیرون،

تشدید تخاصم در درون

چهار نفر دیگر که از هیئت مذاکره کننده کنار گذاشته شده‌اند؛ صرفاً حرفی می‌زنند، بلکه به نظر من قضیه عمیق‌تر از این مسائل است.»

پیشبرد اجرای کامل تفاهم‌نامه با تضادهایی که اینچنین تشدید شده‌اند، اگرچه نیاز به یک «جراحی» یا یک تسویه حساب نهایی با پاره‌ای از باندهای درون حاکمیت دارد، اما پیشبرد چنین کاری آنگونه که این عنصر «اصلاح‌طلب» حکومتی پنداشته است، برای رژیمی که اکنون فاقد یک رهبری قدرتمند است، به سادگی پیش نخواهد رفت.

نیروهایی که مذاکره با آمریکا را حرام می‌دانند. باندهای پر قدرتی که اینروزها پزشکیمان و تیم مذاکره کننده را به مرگ تهدید می‌کنند، گروه‌هایی که جنگ را توصیه می‌کنند، تحلیل‌گران و مفسران سیاسی وابسته به جبهه پایداری که مدام در صدا و سیما مذاکره‌کنندگان را «خائن» به خون رهبر «شهبید» شان می‌خوانند، دست‌مجات حزب‌اللهی که در ماه‌های گذشته در حمایت از جنگ و مقابله با آمریکا به صورت شبانه روزی خیابان‌ها را فُزُق کرده‌اند، و اکنون نیز با شعار «قالیباف، عراقچی - پس خون رهبرم چی»، هرگونه تفاهم و مصالحه با آمریکا را حرام اعلام می‌کنند؛ جملگی نیروهای میدانی رژیم هستند. نیروهای سرکوب و آدم‌کش و اسلحه بدست جمهوری اسلامی‌اند. نیروهای ایدئولوژیک و پاکار ثابت دفاع از هیئت حاکمه هستند. این نیروهای مخالف صلح و مذاکره با آمریکا، همانند «اصلاح طلبان» پشت‌میز نشین نیستند که با یک تشر صحنه را رها کنند و راهی پستوی خانه‌های‌شان شوند.

اینکه می‌گوییم تشدید این تضادها، به درگیری باندهای درون هیئت حاکمه منجر خواهد شد، برگرفته از همین واقعیت‌های موجود است. اکنون نه رهبری مقتدر بنام علی خامنه‌ای وجود دارد، که بتواند تخاصمات درون نظام را کاهش دهد، و نه هیچکدام از باندهای درون رژیم از چنان قدرت فائقه‌ای برخوردارند که قادر باشند بدون پرداخت هزینه‌های سنگین، طرف مقابل را تصفیه کنند و کنار بگذارند. جمهوری اسلامی در گزیری ناگزیر گیر کرده است. با گذشت هر روز و در پی تشدید تضادها شرایط برایش سخت‌تر خواهد شد. گرگ‌ها به جان هم افتاده‌اند. بگذار همدیگر را بدرند. در این میان راه مردم از راه رژیم جداست. با دریای خونی که جمهوری اسلامی از کشتار مردم به راه انداخته است؛ برای مردمی که سرکوب شده‌اند، برای کارگران و عموم توده‌های مردم ایران یک راه بیشتر نمانده است. گسترش اعتراض و اعتصاب و روی‌آوری آنان به انقلاب اجتماعی. راه برون رفت از فلاکت‌های رو به گسترش، و پایان دادن به هرگونه جنگ و نزاع و ناامنی در جامعه، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی‌ست. روی‌آوری به انقلاب برای تحقق حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان، یگانه راه برون رفت از وضعیت موجود و رسیدن به صلح و آزادی و برابری‌ست.



از جنگ تا توافق؛ بحران آترناتیو راست

از مهمترین مسیرهای تغییر سیاسی در ایران معرفی می‌کردند.

جنگ و توافق پس از آن فقط ناکامی یک پیش‌بینی سیاسی را آشکار نکرد. این تحولات در عین حال پرسش مهم‌تری را پیش کشیدند: چرا بخش مهمی از اپوزیسیون راست، سرنوشت تغییر در ایران را بیش از آن‌که به تحولات درون جامعه گره بزند، به فشار قدرت‌های خارجی و تحولات منطقه‌ای پیوند زده بود؟ پاسخ را نمی‌توان صرفاً در اشتباهات سیاسی یا خوش‌بینی نسبت به آمریکا و اسرائیل جستجو کرد. هر نیروی سیاسی برای دستیابی به قدرت ناگزیر است بر یک نیروی اجتماعی متکی باشد؛ اما هنگامی که چنین پشتوانه‌ای ضعیف یا محدود باشد، نگاه‌ها به بیرون از جامعه معطوف می‌شود و تغییر توازن قوا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی جای سازمان‌یابی اجتماعی را می‌گیرد.

چنین وضعیتی را می‌توان در بخش مهمی از اپوزیسیون راست ایران مشاهده کرد. سلطنت‌طلبان و نیروهای نزدیک به رضا پهلوی، بخشی از جریان‌های ناسیونالیست کرد، مجاهدین خلق، شمار دیگری از حامیان مداخله خارجی از نمونه حزب حمید تقوایی، در سال‌های اخیر بیش از آن که بر سازماندهی نیروهای اجتماعی در درون کشور تکیه کنند، امید خود را به تشدید فشارهای خارجی، مداخله نظامی و تغییر توازن قوا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی گره زده‌اند. این گرایش تصادفی نیست. هنگامی که پیوند یک جریان سیاسی با جنبش‌های اجتماعی ضعیف باشد، تحریم، فشار خارجی و حتی جنگ به تدریج جایگزین نیرویی می‌شود که باید از درون جامعه سربرآورد.

در سال‌های اخیر این گرایش بیش از پیش تقویت شد. تحولات عراق، افغانستان، لیبی و برخی کشورهای دیگر این تصور را در بخشی از اپوزیسیون ایجاد کرد که تضعیف حکومت از طریق فشار خارجی می‌تواند راه را برای انتقال قدرت هموار کند. از همین رو، در ماه‌های پیش از جنگ و در جریان درگیری‌ها بارها از «لحظه آخر جمهوری اسلامی»، «فروپاشی قریب‌الوقوع» و «فرصت تاریخی برای تغییر رژیم» سخن گفته می‌شد. در این چارچوب، حملات نظامی نه به عنوان تهدیدی برای جان و معیشت مردم یا عاملی برای تشدید فضای امنیتی، بلکه به عنوان اهرمی برای تسریع سرنوشتی حکومت تصویر می‌شد.

اما جنگ اخیر یکی از تناقض‌های بنیادی این نگاه را آشکار کرد. بخشی از اپوزیسیون راست تصور می‌کرد که تضعیف جمهوری اسلامی لزوماً به معنای سرنوشتی آن است. حال آن که اهداف آمریکا با چنین برداشتی یکسان نبود. هدف اصلی آنان مهار، تضعیف و وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب‌نشینی در حوزه‌های مورد اختلاف بود، نه لزوماً تغییر رژیم و انتقال قدرت در ایران.

از همین رو، جنگ و سپس توافق پس از آن، شکاف میان انتظارات اپوزیسیون راست و اهداف واقعی قدرت‌های خارجی را آشکار

ساخت. نه ساختار قدرت در ایران فروپاشید، نه روندی برای انتقال قدرت شکل گرفت و نه نیروهایی که انتظار داشتند نتیجه جنگ به تغییر رژیم بینجامد به هدف خود رسیدند.

این وضعیت نشان داد که قدرت‌های خارجی ممکن است از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در چارچوب سیاست‌های خود بهره بگیرند، اما خود را متعهد به تحقق اهداف سیاسی آنان نمی‌دانند. هنگامی که منافع دولت‌های خارجی ایجاب کند، همان نیروهایی که روزی از آنان حمایت می‌شود می‌توانند به سادگی به حاشیه رانده شوند.

جنگ همچنین یکی دیگر از پیش‌فرض‌های مهم حامیان مداخله خارجی را زیر سؤال برد. در این نگاه معمولاً فرض بر آن بود که حملات خارجی به تضعیف انسجام حکومت، گسترش اعتراضات و بسیج مخالفان خواهد انجامید. اما تجربه جنگ اخیر نشان داد که تحولات واقعی بسیار پیچیده‌تر از این تصویر است.

جنگ نه تنها به خیزش عمومی علیه حکومت منجر نشد، بلکه همراه با تشدید فضای سرکوب، بخشی از نیروهای سیاسی که منتقد جمهوری اسلامی بودند نیز اولویت را مقابل با حمله خارجی دانستند و عملاً در برابر مداخله نظامی در موضعی مستقیماً یا نزدیک به دفاع از حکومت قرار گرفتند. این تجربه بار دیگر نشان داد که مداخله خارجی می‌تواند شکاف‌های سیاسی موجود را عمیق‌تر کرده و صف‌بندی‌های تازه‌ای ایجاد کند.

بحران اجتماعی و طبقاتی آترناتیو راست

اما ناکامی راهبرد اتکا به فشار خارجی و مداخله نظامی، پرسش مهم‌تری را نیز پیش می‌کشد: نیروهایی که خود را آترناتیو جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند، تا چه اندازه در جامعه ریشه دارند و بر چه نیرویی تکیه می‌کنند؟

سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و دیگر جریان‌های حامی مداخله خارجی نه از سازماندهی گسترده در میان کارگران، معلمان، بازنشستگان، زنان و دانشجویان برخوردارند و نه شبکه‌های اجتماعی ریشه‌داری در درون جامعه ایجاد کرده‌اند. به همین دلیل، هرگاه نقش عامل خارجی کم‌رنگ می‌شود، ضعف پایه‌های اجتماعی و سیاسی آنان نیز آشکارتر می‌گردد.

اما مسئله تنها به کمبود تشکیلات محدود نمی‌شود. بحران این نیروها جنبه‌ای عمیق‌تر نیز دارد. آنان به حضور مردم نیاز دارند، اما هم‌زمان از جنبشی که مستقل، سازمان‌یافته و متکی به مطالبات خود باشد هراس دارند. بدون بسیج اجتماعی نمی‌توان به قدرت رسید، اما جنبشی که بر نیروی خود متکی باشد الزاماً در چارچوب اهداف و برنامه‌های این نیروها باقی نمی‌ماند.

این تناقض صرفاً به شرایط امروز اپوزیسیون راست محدود نمی‌شود، بلکه ریشه در سنتی دیرپا در سیاست بورژوازی ایران دارد. در بخش مهمی از این سنت، تغییرات اجتماعی و سیاسی نه حاصل دخالت آگاهانه و سازمان‌یافته مردم، بلکه نتیجه اراده دولت، نخبگان سیاسی، رهبران

یا عوامل بیرونی دانسته شده است. از پروژه‌های نوسازی امرانه دوران پهلوی تا گرایش‌های امروز که فشار خارجی، تحریم یا مداخله قدرت‌های بزرگ را موتور تغییر می‌دانند، یک وجه مشترک دیده می‌شود: بی‌اعتمادی به نقش مستقل توده مردم به عنوان نیروی اصلی تحول اجتماعی. در چنین نگاهی، مردم بیشتر موضوع تغییرند تا عامل آن.

حال آن‌که برای اکثریت مردم، مسئله به تغییر صرف رونمای سیاسی محدود نمی‌شود. کارگران از دستمزد، امنیت شغلی و حق تشکل سخن می‌گویند؛ زنان، اقلیت‌های مذهبی و ملی علیه تبعیض‌های سیاسی، حقوقی و اجتماعی مبارزه می‌کنند؛ معلمان و بازنشستگان از معیشت و خدمات عمومی دفاع می‌کنند؛ جوانان با بحران اشتغال و آینده روبه‌رو هستند و میلیون‌ها مستأجر و فرودست شهری زیر فشار بحران مسکن زندگی می‌کنند. این مطالبات نه فقط ساختار سیاسی موجود، بلکه نابرابری اجتماعی، تمرکز ثروت، خصوصی‌سازی و جهت‌گیری‌های اقتصادی را نیز به چالش می‌کشند.

در همین‌جا محدودیت آترناتیو راست آشکار می‌شود. در حالی که این نیروها از دموکراسی، انتخابات، سرمایه‌گذاری خارجی، رشد اقتصادی و ادغام در اقتصاد جهانی سخن می‌گویند، درباره توزیع ثروت، حقوق کارگران، حق مسکن، آموزش و درمان عمومی و مقابله با نابرابری‌های ساختاری پاسخ روشنی ارائه نمی‌کنند. از همین رو، بحران آترناتیو راست تنها بحران یک راهبرد سیاسی نیست؛ بحران ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی و طبقاتی اکثریت جامعه نیز هست.

راهی متفاوت

در برابر این نگاه، نیروهای کمونیست، چپ، آزادی‌خواه و بخش‌هایی از اپوزیسیون مترقی بر راه دیگری تأکید کردند. این نیروها نه از جمهوری اسلامی دفاع کردند و نه جنگ و مداخله خارجی را راه‌هایی جامعه دانستند. آنان هشدار دادند که جنگ، حتی اگر به تضعیف حکومت بینجامد، پیش از هر چیز زندگی مردم را هدف قرار می‌دهد، سرکوب را تشدید می‌کند و سرنوشت جامعه را به تصمیماتی گره می‌زند که بیرون از اراده مردم اتخاذ می‌شود.

این موضع البته بی‌هزینه نبود. در فضای دوقطبی شکل‌گرفته پیرامون جنگ، بخشی از حامیان مداخله خارجی هر مخالفتی با جنگ را به دفاع از جمهوری اسلامی تعبیر می‌کردند. نیروهای چپ و مخالفان جنگ بارها در شبکه‌های اجتماعی هدف حملات لفظی، برچسب‌زنی و تخریب سیاسی قرار گرفتند و در برخی موارد تنش‌ها به برخوردها و درگیری‌هایی در تجمعات سیاسی نیز کشیده شد. با این حال، آنان بر این موضع پافشاری کردند که مخالفت با جمهوری اسلامی الزاماً به معنای حمایت از جنگ و مداخله خارجی نیست و می‌توان هم‌زمان در برابر هر دو ایستاد.

آنان بارها تأکید کردند که آزادی و برابری را

از جنگ تا توافق؛ بحران آترناتیو راست

نمی‌توان از طریق تحریم، بمباران یا توافق قدرت‌های بزرگ به جامعه تحمیل کرد. تجربه جنگ و توافق پس از آن نیز نشان داد که نه مداخله نظامی و نه چانه‌زنی‌های دیپلماتیک قدرت‌های خارجی قادر نیستند مطالبات مردم ایران را محقق کنند یا بدیلی برای آینده جامعه بسازند.

از این منظر، مسئله اصلی فقط مخالفت یا موافقت با جمهوری اسلامی نیست؛ مسئله بر سر منشأ و مسیر تغییر است. یک رویکرد، تغییر را در فشار خارجی، مداخله نظامی و تحولات بیرون از جامعه جستجو می‌کند؛ رویکردی دیگر بر این باور است که هر تحول پایدار تنها می‌تواند بر نیروی سازمان‌یافته خود مردم استوار باشد.

کارگران، زنان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و دیگر نیروهای اجتماعی نه صرفاً قربانیان وضع موجود، بلکه عاملان بالقوه تغییر آن هستند. مبارزه برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی تنها زمانی می‌تواند به نتیجه‌ای پایدار برسد که بر سازمان‌یابی مستقل، همبستگی و مشارکت آگاهانه همین نیروها تکیه داشته باشد.

جنگ و توافق پس از آن بار دیگر این واقعیت را آشکار کرد که سرنوشت جامعه نه در میدان‌های نبرد قدرت‌های خارجی و نه پشت درهای بسته مذاکرات سیاسی تعیین می‌شود. نیرویی که می‌تواند مسیر آینده را رقم بزند، در خود جامعه و در دل مبارزات روزمره مردمی شکل می‌گیرد که برای تغییر شرایط زندگی و تحقق مطالبات خویش به نیروی خود متکی هستند.

معلمی را که به صورت مجازی به آن‌ها درس می‌داد به شلاق بست. جمهوری اسلامی همان داعش است که زنان و دختران را به بردگی می‌گرفت. مشکل رژیم اما این است که در فضای سیاسی کنونی جامعه هرگونه تلاش برای اعمال حجاب اجباری می‌تواند به عکس خود منجر شود، همان‌طور که در تابستان ۱۴۰۱ رژیم نه تنها به هدف خود نرسید بلکه موجب بروز یک جنبش بزرگ انقلابی به نام "زن، زندگی، آزادی" گردید.

جمهوری اسلامی به‌رغم تمام شمشیرکشی‌ها بر روی توده‌های ستم‌دیده جامعه از جمله زنان و دختران ستم‌دیده و بی‌پاک کشور، نمی‌تواند جامعه را به خاموشی بکشاند. رژیم نه تنها قادر به پس گرفتن دستاوردهایی نیست که توده‌ها در جریان مبارزات خود بدست آورده‌اند، بلکه این دستاوردها و بهره‌گیری از تجارب سال‌ها مبارزات خیابانی و تسخیر آن‌ها، سنگ بنای گام‌هایی بزرگ‌تر و تصحیح نقص‌های جنبش‌های پیش از این خواهد شد. توده‌های تحت ستم ایران برای رسیدن به آزادی و تحقق شعار کار، نان و آزادی راهی جز بهره‌گیری از تجارب گذشته و ادامه مبارزه تا سرنگونی جمهوری اسلامی ندارند.

جمهوری اسلامی با هیچ ابزاری قادر به عقب‌راندن جنبش زنان نیست

برای مقابله مؤثر با این نوع از فساد در دستور کار قرار دهد".

آخوند مظفری "امام جمعه" قزوین نیز گفت: "مسئله آزاردهنده در عزاداری‌های این ایام، وضعیت نامناسب عفاف و حجاب در برخی موارد بود، برخی افراد شأن عزای سیدالشهدا (ع) را رعایت نمی‌کنند، ما حتماً با تمام توان به این موضوع به‌صورت جدی رسیدگی خواهیم کرد. به کسانی که با برنامه تلاش می‌کنند بی‌حجابی و بی‌عفتی را در جامعه ترویج کنند هشدار می‌دهیم که کارهایشان مورد رصد نیروهای انتظامی و امنیتی قرار دارد و به آن‌ها رسیدگی خواهد شد، بانوانی هم که از روی غفلت شئون اسلامی را رعایت نمی‌کنند، باید با امر به معروف و نهی از منکر از غفلت خارج شوند".

آخوند حسینی "امام جمعه کاشان" نیز خواستار اجرای طرح عفاف و حجاب به شیوه استان اصفهان شد و گفت: "حجاب، عفاف و حیا یک مطالبه ارزشی از سوی مردم است، همان‌طور که شهرستان اصفهان در این زمینه پیشقدم شد و به نتیجه رسید، ما نیز آن را در منطقه کاشان درخواست داریم".

منظور این آخوند مرتجع و شارلاتان اجرای بی‌سروصدای طرح "عفاف و حجاب" در استان اصفهان در سال ۱۴۰۳ به‌رغم عدم ابلاغ قانون است. ارسال پیامک تذکر حجاب، تهدید به اقدام قضایی، پرونده‌سازی و صدور کیفرخواست به دلیل بی‌حجابی و بالاخره برخورد با امکان و مغازه‌ها به دلیل ارائه خدمات به افراد بی‌حجاب، از جمله اقداماتی بود که در سال ۱۴۰۳ در اصفهان به اجرا درآمد.

عامل دیگری که در این ماجرا اثرگذار است، تشدید تضادهای درونی هیأت حاکمه است. جناح موسوم به "تندروها" که از جمله در میان "امامان جمعه"، "دستگاه قضایی"، "مجلس اسلامی"، "مجلس خبرگان"، نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران دارای نفوذ هستند، در پیشبرد این سیاست نقش دارند. چرا که از نظر آن‌ها تنها راه مقابله با امواج اعتراضات توده‌ای، سرکوب و وحشیانه و عدم حتماً یک قدم عقب‌نشینی در برابر جنبش‌های اعتراضی است.

مهمترین واقعیت اما این است که جمهوری اسلامی هیچ‌گاه از نظر قانونی در مورد حجاب اجباری عقب‌نشینی نکرده است. این قوانین تنها در عمل به تعلیق درآمده‌اند، آن‌هم به دلیل مقاومت زنان. بدیهی‌ست که در شرایط کنونی رژیم بخواهد برای در دست گرفتن فضای سیاسی جامعه تا آن‌جا که تیغ حکومت توان بریدن داشته باشد، جنبش‌های اجتماعی - از جمله مبارزه زنان برای برابری جنسیتی در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را که امروز عدم تمکین به حجاب اجباری یکی از اشکال برجسته آن است - به عقب براند. نباید هیچ توهمی در این رابطه داشته باشیم. رژیم هرآنچه که بتواند حجاب اجباری را بار دیگر اعمال می‌کند. جمهوری اسلامی همان طالبان است که دختران را از تحصیل محروم کرد و

(سیاسی) به تمکین در برابر خواست‌های‌شان مکرر به کار می‌گیرند. بیدادگاه‌های رژیم نیز برای نمونه در سال ۲۰۲۴ میلادی حداقل برای ۱۳۱ نفر حکم شلاق صادر کردند. یکی از آخرین نمونه‌های اجرای این حکم وحشیانه، شلاق‌هایی بود که بر بدن آتش شاکرمی خاله دادخواه نیکا شاکرمی فرود آمد.

البته صدور این حکم از زاویه دیگری نیز قابل بررسی می‌باشد و آن تضاد دولت دینی و استبدادی با آزادی هنر به ویژه با نقش‌آفرینی زنان است. جمهوری اسلامی به عنوان یکی از سرکوب‌گرترین و فاشیستی‌ترین حکومت‌های حال حاضر با اعمال سانسور، تعقیب قضایی نویسندگان و هنرمندان، به بندکشی‌ها و حنا در مواردی اعدام (مانند سعید سلطانیپور) و یا ترور آن‌ها (مانند محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، غفار حسینی، ابراهیم زال‌زاده و غیره) تلاش داشته است تا در برابر آزادی اندیشه و هنر سد ایجاد کند. حذف زنان از موسیقی به ویژه به عنوان خواننده، هم ریشه در نقش مذهب در قوانین و حکومت دارد و هم بخشی از سانسور و ممانعت از آزادی بیان، اندیشه و هنر حداقل نیمی از جامعه است. جمهوری اسلامی دشمن آزادی بیان، اندیشه، و هنر است. نه فقط در جمهوری اسلامی که در تمام دولت‌های استبدادی، هنر (از جمله موسیقی) همان‌گونه که رفیق سعید سلطانیپور گفت "تنها زمانی که آزادانه نباشد، آزاد است".

اما اگر به شرایط بحرانی جامعه در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نگاهی بیاندازیم و برخی اخبار روزهای اخیر را در کنار صدور این حکم قرار دهیم، همان‌طور که در بالا آمد می‌توان گفت که علت اصلی صدور این حکم - بعد از یک سال و نیم - نتیجه شرایط کنونی و واهمه رژیم از برآمد مجدد مبارزات توده‌ای و نقشی است که زنان می‌توانند در آن ایفا کنند.

برای نمونه گرچه در "مراسم محرم" سال‌جاری شاهد حضور فراوان زنان و دختران بدون حجاب اجباری بودیم، ولی در عین حال دو کلیپ از برخورد برخی از ارادل و اوباش رژیم در مراسم‌های فوق با زنان بی‌حجاب منتشر شده است. جدا از کلیپ‌های فوق، آنچه که می‌توان به عنوان یک خط مشخص به منظور زمینه‌سازی برای برخورد با زنان از آن نام برد، سخنان "امامان جمعه" در "نماز جمعه" این هفته است.

روز جمعه ۵ تیر، حاج‌علی‌اکبری (از جمله امامان جمعه موقت تهران) در بخشی از سخنان خود نسبت به "گسترش فساد اخلاقی سازمان یافته" هشدار داد و گفت: "شواهد نشان می‌دهد جریان‌اتی به‌صورت سازمان‌یافته و با سوءاستفاده از شرایط موجود، درصدد جابه‌جایی مرزهای عفت و حیا در جامعه هستند و مقابله با این روند نیازمند طراحی‌های جدید و بهره‌گیری از همه ظرفیت‌های کشور است". وی همچنین از دستگاه قضایی خواست تا "با استفاده از ظرفیت‌های قانونی و اجرایی خود، سازوکارهای جدیدی را

جمهوری اسلامی با هیچ ابزاری قادر به عقبراندن جنبش زنان نیست

جنبش انقلابی بزرگ "زن، زندگی، آزادی" در سال ۱۴۰۱ اوج این روند و نقش‌آفرینی زنان در مبارزات توده‌ها بود. زنان و دختران جوان و نوجوان با شهادت بسیار و با جانفشانی در مبارزات توده‌ها برای کسب آزادی و سرنگونی جمهوری اسلامی نقش بزرگی ایفا کردند که یکی از دستاوردهای آن "پوشش اختیاری" در عمل و البته در محدوده‌ای معین بود. لازم به تأکید است که در قوانین جمهوری اسلامی هیچ‌گاه پوشش اختیاری به رسمیت شناخته نشده و عدم رعایت حجاب از جمله براساس مواد ۶۳۸ و ۷۴۳ قانون "مجازات اسلامی" جرم بوده و مجازات حبس و شلاق یا جزای نقدی (به عنوان جایگزین حبس و شلاق) برای آن تعیین شده است.

با این مقدمه می‌توان با صراحت گفت که حکم ۷۴ ضربه شلاق تعزیری، دوسال

ممنوع‌الخروجی و دو سال ممنوعیت از فعالیت هنری (موسیقی) برای پرستو احمدی و همکارانش به دلیل اجرای کنسرت مجازی (معروف به کنسرت کاروانسرا) در آذر ۱۴۰۳ که در روزهای اخیر صادر گردید، در راستای اقدامات اخیر دستگاه قضایی (به عنوان بخشی از دولت) علیه زنان و تلاشی برای سرکوب مقاومت آن‌هاست.

جدا از آن‌که فرود آوردن شلاق بر بدن انسان به عنوان مجازات از دوران برده‌داری علیه بردگان رواج داشته و یک عمل بسیار وحشیانه است، شلاق همچنین ابزاری برای شکنجه جسمی و روحی زندانیان (سیاسی) و در هم شکستن آن‌هاست. روشی که بازجویان در زندان‌های جمهوری اسلامی برای اداکردن زندانیان

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1175 June 2026



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرمی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora

شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری

۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی